

استقلال در سببیت انکار ضروری دین و نقش علم در تحقق ارتداد

عادل اصغرپور طلوعی^۱، رحیم وکیلزاده^۲، محمدعلی حیدری^۳، محسن شکرچی زاده^۴
(تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۹/۲۰ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۶/۹/۲۵)

چکیده

یکی از موجبات ارتداد که احکام ویژه‌ای در نظام کیفری اسلام بر آن مترتب می‌شود انکار یکی از ضروریات دین است. سوالی که مطرح می‌شود این است که آیا در انکار ضروری دین - که موجب ارتداد است - علم و آگاهی شخص انکارکننده هم نقش دارد یا اینکه انکار ضروری دین به هر صورتی که باشد موجب ارتداد می‌شود؟ در مقاله حاضر به روش توصیفی - تحلیلی به نقش علم در انکار ضروری دین پرداخته‌ایم و نتایج حاصل از آن در مجموع بیانگر این است که علم و آگاهی انکارکننده به ضروری دین بودن آنچه انکار می‌کند از شروط اصلی تحقق ارتداد است. پس از بررسی اختلاف موجود بین فقهای امامیه در خصوص اینکه آیا انکار ضروری دین سبب مستقل برای ارتداد است یا انکاری که مستلزم انکار دین شود موجب ارتداد است؟ به این نتیجه رسیده‌ایم که انکاری موجب ارتداد است که مستلزم انکار دین باشد. بر همین اساس اگر انکار ضروری دین به دلیل وجود شبهه‌ای از طرف انکارکننده باشد نه تنها موجب ارتداد نیست، بلکه باید به شبهه او پاسخ داده شده و مورد ارشاد و راهنمایی عالمانه قرار گیرد.

کلید واژه‌ها: ارتداد، استلزام، سبب مستقل، ضروری دین، وجود شبهه.

-
۱. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران؛
Email: adel_toloay@yahoo.com
 ۲. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران، نویسنده مسئول؛
Email: Rahim_PhD@yahoo.com
 ۳. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران؛
Email: ma1.heidari@yahoo.com
 ۴. گروه حقوق، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران؛
Email: Mohsen.shekarchy@gmail.com

مقدمه

در نظر فقهاء اگر کسی ضروری دین را انکار کند مرتد محسوب می‌شود. مقصود از ضروری دین چیزهایی است که اسلام آنها را واجب دانسته و یا حرام اعلام کرده است. به بیان دیگر هر اعتقاد و عملی که در اسلام نیاز به اثبات نداشته باشد که بخشی از اسلام و برنامه‌های آن است، ضروری دین است.

با این پیش زمینه و با علم به اینکه اسلام بر پایه علم و اندیشه استوار است و ایمان به معنای التزام و پای‌بندی عملی به اصولی است که در اثر تدبر و تفکر به صورت اندیشه و باور در روح و ذهن انسان به وجود می‌آید، ابراز عقیده و اندیشه حق اولی هر انسانی است و صرف ابراز اندیشه یا اطلاع از آن با عناوین کیفی ارتباط مستقیمی ندارد و درست بر همین اساس اسلام کسی را مجبور و ملزم به پذیرش دین نمی‌کند چون اصولاً گرایش به دین با اجبار و اکراه سازگار نیست. لذا مجازات مرتد جایی است که کسی به حقانیت اسلام و احکام آن اعتقاد دارد، ولی از روی عناد و لجاجت با حق، دین و احکام آن را انکار می‌کند. ولی اگر انکار یا تشکیک شخص نه از روی عناد و لجاجت با حق بلکه ناشی از شبهه علمی باشد چنین فردی را نمی‌توان مرتد دانست، بلکه لازم است در رفع شبهه و شک علمی او از راه منطقی و استدلال تلاش کرد.

این مقاله در نظر دارد ضمن بررسی اقوال و ادله فقهی فقهاء، نقش علم در انکار ضروری دین را آشکار و محرز نماید و به این نتیجه کلی برسد که آیا علم یا عدم علم فرد انکارکننده ضروری دین در ارتداد او نقش دارد یا خیر؟ همچنین سوال مهم دیگر آن است که آیا انکار ضروری دین سبب مستقل برای ارتداد است؟ یا اینکه اگر این انکار منجر به انکار خدا یا پیامبر و سایر مقدسات اسلامی شود موجب ارتداد است؟

برای حصول به نتیجه نهایی در خصوص موضوع مورد بحث مقاله، نخست به تبیین مفهوم کلیدی ضروری دین پرداخته، سپس نقش علم و آگاهی در انکار ضروری دین و استقلال سببیت آن، برای تحقق ارتداد مورد بحث قرار گرفته است و در کنار این محور اصلی توجه به درخواست مرتد جهت رفع شبهه علمی و پاسخ به سوالات او و ارشاد و راهنمایی کسی که شبهه علمی و دینی دارد را بررسی می‌کنیم.

۱- ارتداد ضروری دین

کلمه ارتداد همان طور که در لغت آمده است عبارت از «رجوع و برگشت و تغییر دادن چیزی است» [۶، ج ۲، ص ۴۷۷].

راغب در مفردات می‌گوید: «ارتداد و رده بازگشت از راهی است که شخص از آن آمده است و رده به کسر راء اختصاص به کافری دارد که از دین برمی‌گردد». [۱۶، ص ۳۴۹]. در تاج العروس آمده است: «رده از اسلام به معنی رجوع و بازگشت از اسلام است و این که گفته می‌شود فلانی از دینش مرتد گردید یعنی از اسلام به کفر بازگشت» [۳۵، ج ۴، ص ۴۵۰] از این سخنان استفاده می‌شود که ارتداد در اصطلاح لغوی و فقهی به یک معنی است و تفاوت چندانی بین معنای لغوی و فقهی آن نیست.

ارتداد در اصطلاح فقهاء، کفر بعد از اسلام و انکار ضروریات دین مانند حلال دانستن ترک نماز و زکات و هتک حرمت با الفاظ، مانند ناسزا به خداوند، پیامبر و یا هتک حرمت با اعمال و رفتاری است که به قصد تحقیر و تمسخر به مقدسات اسلام صورت پذیرد. [۳۳، ج ۴، ص ۴۱۸].

انکار ضروری دین جزو ساختارهای اصلی تعریف ارتداد است، لذا باید معین شود مقصود از ضروری دین چیست که شخص مرتد با انکار آن مرتد محسوب می‌شود.

۲- ضروری دین

ضروری دین در نزد فقهاء اموری هستند که شارع انجام برخی از آنها را واجب و انجام برخی دیگر از آنها را حرام دانسته است. منکر ضروری دین فردی است که برخلاف نظر شارع مقدس، انجام اعمال حرام را برای خود مباح بداند و منکر حرام بودن آنها باشد و از اقدام به فعل حرام یا منافی شرع مقدس ابایی نداشته باشد، مثل اینکه شراب بنوشد، زنا را مباح بداند و یا منکر ضرورت نماز و حج و زکات و امثال آن باشد.

۲-۱- نقش علم در انکار ضروری دین

در نظر برخی از فقهاء هرکس ضروری دین را مطلقاً انکار کند مرتد است. اما در مقابل این نظر عده زیادی از فقهاء معتقد هستند انکار ضروری دین زمانی موجب ارتداد است که انکارکننده به ضروری بودن آن علم و آگاهی داشته باشد. [نک: ۲۰، ج ۲، ص ۵۱؛ ۲۳، ج ۲، ص ۱۰۳؛ ۲۲، ج ۱۰، ص ۶۵۸؛ ۳۷، ج ۴، ص ۶] اگر انکارکننده به صورت یقین می‌داند که آنچه را انکار می‌کند بخشی از دین اسلام است و نزد دینداران از جایگاه منزّه و مقدس برخوردار، یعنی؛ از ضروری بودن آن در نزد اهل دین مطلع است مرتد است، اما اگر شخصی ضروری دین را انکار می‌کند، اما نمی‌داند آنچه انکار می‌کند ضروری دین است مرتد محسوب نمی‌شود.

صاحب مفتاح الکرامه معتقد است انکار ضروری دین به نفسه موجب کفر است و این نظر را به اکثر فقها نسبت داده و از استادش کاشف الغطاء نقل نموده است که: «هرچند احتمال دارد کسی که شبهه علمی دارد را نمی‌توان مرتد دانست ولی چنین حکمی خارج شدن از روش و طریقه فقهاست.» [۱۸، ج ۲، ص ۳۸]

چون فقیه مذکور ارتداد منکر ضروری دین را به هر صورت که باشد مسئله اجماعی فرض نموده است، لذا مرتد ندانستن کسی که شبهه علمی دارد را خارج شدن از رویه جاری فقها می‌داند در حالی که ارتداد منکر ضروری دین به صورت مطلق از مسائل اجماعی نیست. بنا بر تحقیق یکی از فقها، در کتاب‌های فقهی قبل از شرایع این مطلب ذکر نشده است که منکر ضروری دین به مجرد انکار ضروری دین مرتد می‌شود. [۳۱، ۴۷۴] بر همین اساس نه تنها نمی‌توان در این مورد ادعای اجماع نمود بلکه حتی ادعای شهرت در این مورد نیز دشوار خواهد بود.

یکی از فقه‌های معاصر نیز معتقد است، ضروری دین اصطلاح خاص و جدیدی که نیاز به استدلال و برهان داشته باشد نیست چون ضروری دین، واضح و مسلم نزد همه مسلمانان است لذا می‌گوید: «ضروری دین اصطلاح خاصی غیر از اصطلاح منطقی آن ندارد و همانطور که در منطق قضایا را به دو قسمت نظری و ضروری تقسیم می‌کنند و مقصود از قضایا ضروری قضایایی هستند که نیاز به ترتیب دادن قیاس و اقامه دلیل و برهان ندارد، مانند اینکه آتش گرم است ضروری دین نیز هر حکم اعتقادی و عملی در اسلام است که اثبات آن نیازمند به دلیل نباشد بلکه به صورت مشخص بخشی از اسلام و برنامه‌های آن است همانند نماز» [۲۴، ص ۱۷۹].

به نظر می‌رسد ضروری دین همه‌جا همانند قضایای ضروری منطقی نباشد که نیازمند به دلیل نداشته باشد چون ممکن است منکر ضروری دین از اشخاصی باشد که برخی از احکام اسلامی را به دلیل شبهه‌ای که برایش حاصل شده است جزو ضروریات دین نمی‌داند و نیازمند به اقامه دلیل و استدلال و ارشاد و راهنمایی دارد به همین دلیل عده از فقها معتقدند انکار ضروری دین به خودی خود و مستقلاً موجب کفر نیست بلکه اگر منکر ضروری دین متوجه این نکته هست که آنچه انکار می‌کند جزو ضروریات دین است؛ و با این حال آن را انکار می‌کند مرتد محسوب می‌شود. اما اگر انکارکننده ضروری دین از کسانی باشد که علم به حرام بودن آنچه آن را انکار می‌کند ندارد اگر چه این انکار ناشی از وجود شبهه‌ای باشد مرتد نخواهد بود. علامه حلی معتقد است: «اگر

شخصی از احکام دین بی‌خبر بوده و یا تازه به دین اسلام وارد شده است و از ضروری دین بی‌اطلاع است، انکار ضروری دین توسط او کفر و ارتداد نیست.» [۱۱، ج ۵، ص ۷].

محقق اردبیلی ضروری دین را با دایره‌ای وسیع‌تر معنا می‌کند:

«مقصود از ضروری دین که منکر آن کافر می‌شود موضوعاتی است که یقیناً ثابت شده است بخشی از دین است اگر چه با دلیل و استدلال باشد و اجماعی هم در بین نباشد چون دلیل کافر بودن منکر ضروری دین انکار شریعت و انکار صداقت پیامبر اسلام در موضوعی است که آن را انکار می‌کند با اینکه به طور یقین می‌داند آنچه را انکار می‌کند به صورت یقین در اسلام ثابت شده است» [۲، ج ۳، ص ۱۹۹]

در نظر محقق اردبیلی، ضروری دین جزو امور بدیهی و روشنی که نیازمند به اثبات نداشته باشد، نیست، بلکه ضروری دین باید با دلیل و استدلال در نزد منکر آن اثبات شود و فرد منکر به درجه یقین رسیده باشد و بعد از آن ضروری دین را انکار کند.

شهید اول نیز معیار انکار ضروری دین را ثابت بودن آن در نزد انکارکننده می‌داند و در بخشی از تعریف مرتد آورده است: «هر کسی منکر آن چیزی است که می‌داند ضروری دین بودن آن ثابت شده است و یا آنچه ضروری دین است را با آنکه نزد او ثابت شده است را انکار می‌کند مرتد است» [۲۰، ج ۲، ص ۵۱]

معیار ضروری دین در نزد شهید ثانی نیز آن دسته از مسائل و احکامی هستند که حکم آن در دین اسلام برای همه ثابت شده است، بنابراین اگر کسی با مواردی که اجماعی نیست و در مورد آن اختلاف نظر وجود دارد مخالفت کند منکر ضروری دین محسوب نمی‌شود. او در این مورد می‌گوید:

«معیار انکار ضروری دین، انکار نمودن اموری است که علم وجود دارد که آنچه انکار می‌شود ضروری دین است در مورد مخالفت با اجماع نیز آنچه مهم است آن چیزی است که ثابت است که جزو حکم دین اسلام است چون ممکن است اجماعات زیادی وجود داشته باشد که بر آحاد مردم مخفی است و از آن اطلاعی ندارند. لذا اگر کسی با مساله‌ای که در مورد آن اختلاف نظر وجود دارد اگرچه آن اختلاف نادر هم باشد مخالفت کند، منکر ضروری دین نیست.» [۱۹، زین‌الدین، ج ۹، ص ۳۳۴]

مرحوم آیت الله خویی در جواب این سوال که کسانی که واجب بودن حجاب یا روزه و حرام بودن شراب و ضروریات دیگر دین را انکار می‌کنند آیا این انکار موجب خروج آنان از دین می‌شود؟ می‌نویسد: «اگر منکر ضروری دین متوجه باشد و بداند آنچه انکار می‌کند از

ضروریات دین است به نحوی که این انکار، به انکار رسالت پیامبر اسلام منجر می‌شود مرتد است ولی اگر انکار او انکار رسالت نباشد موجب کفر نیست.» [۱۴، ج ۲، ص ۴۱۱]

با دقت و تامل در نظر این دسته از فقها مشخص می‌شود که شرط بودن علم و آگاهی در انکار ضروری دین، منطقی و سخنی علمی و موجه است. بنابراین هرگونه انکار ضروری دین که با جهل و بی‌خبری همراه باشد موجب کفر و ارتداد شخص نخواهد بود.

۲-۲- نقش علم در انکار ضروری دین در لسان روایات

برخی از روایاتی که از معصومین علیهم‌السلام نقل شده و به نقش علم در انکار ضروری دین اشاره دارد به این شرح است:

۱- روایتی که عبدالله بن سنان از امام صادق علیه‌السلام نقل نموده است: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَرْتَكِبُ الْكَبِيرَةَ فَيَمُوتُ هَلْ يُخْرِجُهُ ذَلِكَ مِنَ الْإِسْلَامِ وَإِنْ عَذَّبَ كَانَ عَذَابُهُ كَعَذَابِ الْمُشْرِكِينَ أَمْ لَهُ مُدَّةٌ وَانْقِطَاعٌ فَقَالَ مَنْ ارْتَكَبَ كَبِيرَةً مِنَ الْكِبَائِرِ فَزَعَمَ أَنَّهَا حَلَالٌ أَخْرَجَهُ ذَلِكَ مِنَ الْإِسْلَامِ وَعَذَّبَ أَشَدَّ الْعَذَابِ وَإِنْ كَانَ مُعْتَرِفًا أَنَّهُ ذَنْبٌ وَمَاتَ عَلَيْهَا أَخْرَجَهُ مِنَ الْإِيمَانِ وَلَمْ يُخْرِجْهُ مِنَ الْإِسْلَامِ وَكَانَ عَذَابُهُ أَهْوَنَ مِنْ عَذَابِ الْأُولَى.»

از امام صادق علیه‌السلام در مورد فردی سوال نمودم که مرتکب گناهان کبیره می‌شود و می‌میرد آیا او از اسلام خارج شده است و مانند مجازات مشرکین عذاب و مجازات می‌شود؟ یا برای مجازات او مدتی وجود دارد و مجازات او موقت است؟ امام فرمود: «هرکس مرتکب گناهان کبیره شود و فکر کند که آن گناهان حلال است این اعتقاد او را از اسلام خارج می‌کند و به نحو شدیدتری عذاب و مجازات می‌شود ولی اگر کسی اعتراف به این داشته باشد که او گناهکار است و در همان حال بمیرد او از ایمان خارج شده ولی از اسلام خارج نشده است و مجازات چنین شخصی از عذاب شخص اول (یعنی انکارکننده) کمتر خواهد بود.» [۷، ج ۱، ص ۳۳، ح ۱۰]

واضح است که مقصود امام از این که شخص مرتکب گناهان کبیره، فکر کند آن گناه حلال است فردی است که از ضروری دین بودن آن اطلاع دارد و با اینکه می‌داند انجام آن عمل گناه است، گناه بودن آن را منکرشده، بدان مبادرت ورزد.

۲- روایتی که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ فِي حَدِيثٍ قَلِيلٍ لَهُ أُرِيَتْ الْمُرْتَكِبَ لِلْكَبِيرَةِ يَمُوتُ عَلَيْهَا أَوْ تُخْرِجُهُ مِنَ الْإِيمَانِ وَإِنْ عَذَّبَ بِهَا فَيَكُونُ عَذَابُهُ كَعَذَابِ الْمُشْرِكِينَ أَوْ لَهُ انْقِطَاعٌ قَالَ يُخْرِجُ مِنَ الْإِسْلَامِ إِذَا زَعَمَ أَنَّهَا حَلَالٌ وَ»

لِذَلِكَ يُعَذَّبُ بِأَشَدِّ الْعَذَابِ وَإِنْ كَانَ مُعْتَرِفًا بِأَنَّهَا كَبِيرَةٌ وَ أَنَّهَا عَلَيْهِ حَرَامٌ وَ أَنَّهُ يُعَذَّبُ عَلَيْهَا وَ أَنَّهَا غَيْرُ حَلَالٍ فَإِنَّهُ مُعَذَّبٌ عَلَيْهَا وَ هُوَ أَهْوَنُ عَذَابًا مِنَ الْأَوَّلِ وَ يُخْرِجُهُ مِنَ الْإِيمَانِ وَ لَا يُخْرِجُهُ مِنَ الْإِسْلَامِ.»

از امام صادق علیه السلام سوال می‌شود: «آیا کسی که مرتکب گناهان کبیره شود و بمیرد از ایمان خارج می‌شود و عذابش مانند عذاب مشرکان خواهد بود یا عذاب او موقتی است؟ فرمود: چنین شخصی اگر فکر کند که چنین عملی حلال است از اسلام خارج می‌شود و به شدیدترین نوع عذاب مجازات می‌شود ولی اگر اعتراف داشته باشد که این عمل حرام است و به خاطر آن عذاب خواهد شد مجازات آن آسانتر و کمتر از مجازات شخص اول خواهد بود و او از ایمان خارج ولی از اسلام خارج نمی‌شود» [همان؛ ح ۱۱]

علامه مجلسی در شرح این حدیث می‌گوید: مقصود امام از اینکه فرمود: «اگر فکر کند که این عمل حلال است.» اشاره به این نکته است که گناه کبیره آن چیزی است که حرام بودن آن ضروری دین مانند: زنا و شرب خمر و ترک نماز باشد و انجام دهنده می‌داند این کار ضروری دین است و این موید سخنی است که گفته‌اند: گناه کبیره آن چیزی است که با دلایل قطعی حرام بودن آن معلوم باشد [۲۷، ج ۱۰، ص ۲۵]

۳- روایتی که از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است: «سئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ عَ عَنْ رَجُلٍ شَهِدَ عَلَيْهِ شُهُودٌ - أَنَّهُ أَفْطَرَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ - قَالَ يُسْأَلُ هَلْ عَلَيْكَ فِي إِفْطَارِكَ إِثْمٌ - فَإِنْ قَالَ لَا فَإِنَّ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْتُلَهُ - وَإِنْ قَالَ نَعَمْ فَإِنَّ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَنْهَكَ ضَرْبًا.»

روایت صحیحی که از امام باقر علیه‌السلام در مورد شخصی سوال می‌شود که شاهدانی بر علیه او شهادت دادند که او در ماه رمضان سه روز روزه‌اش را خورده است فرمود: «از او سوال می‌شود آیا برای روزه خواری تو گناهی وجود دارد؟ اگر جواب دهد نه؛ بر امام است که او را بکشد ولی اگر بگوید بله، امام او را با زدن مجازات می‌کند»

[همان، ج ۱۰، ۲۴۸]

روایات ذکر شده نشان می‌دهد علم انکارکننده به آنچه انکار می‌کند نقش اساسی در

تحقق ارتداد دارد.

۳- انکار ضروری دین سبب مستقل برای ارتداد یا مستلزم انکار رسالت

یکی از مباحث مورد اختلاف بین فقهاء در بحث انکار ضروری دین این است که آیا انکار ضروری دین سبب مستقل برای ارتداد است؟ یا اینکه چون این انکار مستلزم انکار خدا و یا انکار نبوت است موجب ارتداد می‌شود؟ عده‌ای از فقهاء معتقدند انکار ضروری دین به صورت مستقل موجب کفر و ارتداد است خواه این انکار ناشی از وجود شبهه‌ای باشد، خواه شبهه‌ای در کار نباشد، اما عده‌ای دیگر بر این باورند انکار ضروری دین به خودی خود مسبب کفر نیست، از این روی اگر ثابت شود انکارکننده به خاطر داشتن شبهه‌ای ضروری دین را انکار کرده است نه تنها با این انکار کفر و ارتداد او ثابت نمی‌شود، بلکه حتی به عنوان اماره‌ای نیز اثری برای انکار ضروری دین برای اثبات کفر وجود ندارد، چرا که انکار ضروری دین به تنهایی موضوعیت ندارد و نمی‌تواند موجب کفر و ارتداد شود، بلکه انکارکننده زمانی مرتد محسوب می‌شود که انکارش موجب انکار رسالت شود. یکی از فواید و آثار عملی این بحث که انکار ضروری دین سبب مستقل برای ارتداد است یا اینکه اگر مستلزم انکار پیامبر باشد حکم به ارتداد می‌شود آنجاست که اگر منکر ضروری دین ادعای شبهه کند و از کسانی باشد که جهل و عدم اطلاع در حق او صدق کند در این صورت بنابر قول به اینکه انکار ضروری دین سبب مستقل برای ارتداد است ادعای شبهه منکر پذیرفته نخواهد شد چون بنابر این قول، انکار ضروری دین موجب کفر است، چه این انکار همراه با علم باشد یا به خاطر وجود شبهه، در هر صورت چنین شخصی مرتد محسوب می‌شود. اما بنابر قول به اینکه انکار ضروری دین سبب مستقل برای ارتداد نیست در صورت وجود شبهه ارتداد از او ساقط می‌شود. [۱۷، ج ۸، ص ۳۶۰]

در مجموع سه نظر در مورد استقلال در سببیت و یا استلزام، انکار ضروری دین وجود دارد که بشرح هر کدام از آنها می‌پردازیم.

۳-۱- انکار ضروری دین سبب مستقل برای ارتداد است

از طرفداران این نظر که انکار ضروری دین را سبب مستقل برای ارتداد می‌داند محقق نجفی است. او روایتی را که شخصی به نام عبدالرحیم القصیر به صورت مکاتبه از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده مورد استناد قرار داده است و در این روایت چنین آمده: «مسلمان به کفر وارد نمی‌شود مگر با انکار کردن و یا حلال دانستن به این صورت که به حلال می‌گوید حرام است و به حرام می‌گوید حلال است و به آن نزدیک می‌شود در این صورت از اسلام و ایمان خارج شده و داخل در کفر می‌شود.» [۷، ج ۲۸، صص ۳۵۵-۳۵۴]

صاحب جواهر معتقد است: «در این روایت به منکر ضروری دین کافر اطلاق شده است و تفصیلی وجود ندارد که این انکار اگر مستلزم انکار رسالت باشد موجب کفر است علاوه بر این منکر ضروری دین به مجرد انکارش کافر می‌شود بدون اینکه توجه شود شبهه‌ای دارد یا نه؟ چون در مورد ضروری دین نمی‌توان شک نمود که ممکن است ضروریات دین را نداند مخصوصاً کسی که در سرزمین‌های اسلامی متولد و بزرگ شود و با این حال دین و شریعت را انکار کند و احتمال شبهه در حق او داده شود و انکار ضروری دین توسط او را انکار پیامبر یا خدا ندانیم چون چنین شخصی در حقیقت مانند فردی است که انکار پیامبر را با زبانش و از روی عناد اظهار می‌دارد چون انکار ضروری دین توسط چنین شخصی به معنای این است که این دین حق نیست و اعتقادی به حقانیت آن ندارم» [۳۲، ج ۶، صص ۴۸-۴۷]

در مورد نظر صاحب جواهر باید به این نکته توجه داشت که معنی کفر و کافر در روایات متفاوت بوده و دارای مراتب و معانی مختلف است. مقصود از کفر در روایات همیشه کفر در برابر اسلام نیست، بلکه گاهی کفر در مقابل ایمان قرار می‌گیرد و در برخی موارد کفر در مقابل اطاعت کردن استعمال می‌شود چرا که زیاد اتفاق می‌افتد که در روایات کافر بر کسی که مرتکب گناه می‌شود نیز اطلاق می‌شود، مثلاً در روایات آمده است که «هر کسی نماز واجب را ترک کند کافر است» [۷، ج ۴، ص ۴۱]. مقصود از کافر در این روایت این نیست که شخصی از اسلام خارج گشته و مرتد شده است، بلکه کفر در لغت به معنای پوشانیدن چیزی است و شب نیز به کافر تشبیه شده است چون افراد را می‌پوشاند و به زارع هم کافر می‌گویند چون بذر را در زمین می‌پوشاند و کفر نعمت هم به معنی پوشاندن آن با ترک شکر است و بزرگترین کفرها انکار وحدانیت و شریعت و نبوت است. [۱۶، ص ۷۱۴]، لذا چون کفر مراتبی دارد به لحاظ مراتب پوشانیدن ایمان و فطرت، مرتبه کامل آن مقابل اسلام است که این کفر به معنی ارتداد است اما در برخی موارد کفر در مقابل ایمان کامل و یا سایر معانی آن قرار نمی‌گیرد و آثار ارتداد بر آن مترتب نمی‌شود مانند روایتی که زاره از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که «هر کسی معصیت خدا را نموده و گناه کبیره‌ای انجام دهد کافر است» (همان، ص ۳۷۱). کلمه کافر در این روایت مقابل ایمان است نه اسلام. لذا معنای روایت این نیست که گناهکار مرتد می‌شود یا روایتی که ابا بصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند «هر کس قیروطی از زکات را منع کند و پرداخت ننماید مومن و مسلمان نیست» (همان،

ج ۹، ص ۴۳۲). مومن و مسلمان نبودن کسی که زکات را نمی‌پردازد به معنای کامل نبودن ایمان و اسلام چنین شخصی است نه اینکه چنین فردی کافر و مرتد می‌شود همچنانکه علامه مجلسی نیز در شرح این حدیث بیان کرده است «مراد از ایمان و اسلام، ایمان و اسلام کامل است.» [۲۷، ج ۶، ص ۲۹۲]

با توجه به معانی و مراتب مختلف لفظ کافر در روایات و احتمالات مختلفی که از آن معانی قابل برداشت است، نمی‌توان استدلال نمود که انکار ضروری دین مستقلاً موجب کفر است و از سوی دیگر اجماعی هم در این مورد وجود ندارد که کاشف از قول معصوم علیه‌السلام باشد. لذا باید به قدر متیقن اکتفاء نمود و آن انکاری است که همراه با علم باشد و به انکار ضروری برگردد.

کسانی که انکار ضروری دین را سبب مستقل برای ارتداد می‌داند علاوه بر روایات به استدلال‌های زیر نیز تمسک جسته‌اند:

۱- چون اسلام از لحاظ عرف و شرع عبارت از متدین بودن به دین خاصی است که مجموعه حدود و احکام شرعی قطعی بر بندگان از آن اراده می‌شود، پس هرکس از آن حدود خارج شود و متدین به آن نباشد، کافر است خواه اصلاً به دین متدین نباشد یا فقط برخی از احکام دین متدین باشد.

در جواب این استدلال گفته شده است: «آنچه در مسلمان بودن شخص معتبر است متدین بودن به همه آنچه پیامبر اسلام آورده است به نحو اجمال می‌باشد به این معنا که فرد مسلمان اعتراف به صحیح بودن و صداقت آنچه پیامبر آورده است به نحو اجمال بکند. اما اینکه به صورت تفصیلی هم به اسلام تدین داشته باشد قطعاً در مسلمان بودن شخص، چنین مطلبی معتبر نیست بنابراین انکار تفصیلی تا زمانی که منافات با تصدیق اجمالی نداشته باشد موجب خروج از اسلام نخواهد بود» [۳۶، ج ۷، ص ۲۷۷].

۲- اگر انکار ضروری مستقلاً سبب کفر نباشد چرا فقهاء به کفر نواصب و خوارج حکم کرده‌اند در حالیکه علم و یقین وجود دارد که عده‌ای از آنان در وجود خدا یا پیامبر هیچ نوع شک و تردیدی ندارند؟ [۳۲، ج ۶، ص ۴۸].

در جواب این استدلال باید گفت اگر جاهلان از خوارج و نواصب مخصوصاً قاصرین همانند زنان و کودکان، که فضایل اهل بیت را نمی‌دانند و این فضیلت‌ها به گوش آنان نرسیده است، باشند و به خدا و پیامبر با عداوت آنان تقرب جویند، از روشن‌ترین موارد وجود شبهه است که با وجود شبهه نمی‌توان به کفر آنان حکم کرد، اما اگر مخالفین

اهل بیت اعتراف به فضل اهل بیت و شرافت آنان در اسلام دارند، ولی بخاطر عداوت و یا حسادت آن را ابراز نمی‌کنند یا به خاطر تبعیت از عالمانشان معاند با اهل بیت هستند، در این صورت این انکار همان انکار همراه با علم است که موجب تکذیب و انکار پیامبر و موجب کفر می‌شود.

۲-۳- انکار ضروری دین اگر مستلزم انکار رسالت شود موجب ارتداد است

در نظر این دسته از فقها انکار ضروری دین به تنهایی موضوعیت ندارد و نمی‌تواند موجب کفر و ارتداد شخص انکارکننده شود، بلکه چنین شخصی زمانی مرتد محسوب می‌شود که انکار ضروری دین موجب و مستلزم انکار رسالت شود. محقق اردبیلی، فاضل هندی، کاشف الغطاء، خویی، امام خمینی و حکیم از طرفداران این نظریه هستند. محقق اردبیلی می‌گوید:

«دلیل کافر بودن منکر ضروری دین انکار شریعت و انکار صداقت پیامبر اسلام است با اینکه انکارکننده به یقین می‌داند آنچه را انکار می‌کند یقیناً در اسلام ثابت شده است». [۲، ج ۳، ص ۱۹۹].

فاضل هندی نیز معتقد است ارتداد یا با سخن است مانند لفظی که صریحاً دلالت بر انکار آنچه ضروری دین است بکند به شرطی که انکارکننده، علم به آن داشته باشد که این عمل موجب تکذیب پیامبر اسلام است بنابراین اگر انکارکننده جاهل به ضروری دین باشد مرتد هم نخواهد بود [۲۲، ج ۱۰، ص ۶۵۸]

محقق خویی بر این باور است که: «انکار ضروری دین زمانی موجب کفر و ارتداد است که مستلزم تکذیب پیامبر و انکار رسالت او باشد و شخص بداند در شریعت مقدس حکم ضروری بودن آن ثابت شده است و به یقین پیامبر آن را آورده است و با این حال آن را انکار و نفی کند چون او در حقیقت پیامبر اسلام را تکذیب کرده است و رسالت او را منکر است این برخلاف آن است که انکار شخص مستلزم انکار چیزی نشود مانند اینکه ضروری دین را انکار می‌کند و معتقد است که در شریعت مقدس چنین چیزی ثابت نشده است و پیامبر اسلام آن را نیاورده است. مثلاً اگر در اوایل اسلام از شخصی در مورد ربا سؤال می‌کردند و حرام بودن آنرا انکار کند و فکر کند همانند سایر معاملات است چنین چیزی موجب کفر و ارتداد نیست اگرچه حرمت ربا از مسلمات شرع مقدس اسلام است چون انکار آن منجر به انکار پیامبر اسلام نمی‌شود» [۱۵، ج ۲، ص ۶۰]

از نظر امام خمینی برحسب ارتکاز متشرعه مسلمان کسی است که معتقد به خداوند، وحدانیت او و رسالت پیامبر اسلام باشد و احتمال دارد نزد متشرعه اعتقاد به معاد هم اجمالاً در تحقق مسلمان بودن واجب باشد از طرف دیگر چون در روایت شرک و کفر مراتب مختلفی دارد، کافر به نعمت، تارک آنچه خداوند دستور داده است، تارک نماز و کسی که نماز را انکار می‌کند، کسی که نافرمانی امام علی علیه‌السلام را بکند، زانی و شارب‌الخمر کافر و مشرک می‌گویند لذا آنچه در حقیقت اسلام معتبر است اعتقاد به اصول سه‌گانه یا چهارگانه الوهیت، توحید، نبوت و معاد علی‌الاحتمال است و سایر قواعد اسلام که همان احکام اسلام هستند در ماهیت اسلام دخالتی ندارند خواه در حدود اسلام و خواه در بقای آن بنابراین اگر کسی اعتقاد به آن اصول داشت ولی به برخی از احکام اسلامی به دلیل شبهه‌ای معتقد نبود به طوری که به انکار آن اصول منجر نشود مسلمان خواهد بود. بنابراین اصل اگر مشخص شود که فردی معتقد به اصول است و به آنچه پیامبر اسلام آورده است اجمالاً مستلزم است ولی بخاطر وجوب حج یا نماز شبهه‌ای دارد و خیال می‌کند نماز و حج مثلاً در اول اسلام واجب بود نه در عصر حاضر در عرف متشرعه به او نمی‌گویند مسلمان نیست و دلایل ذکر شده بر مسلمان بودن او کفایت می‌کند بنابراین، این ادعا که اسلام عبارت از مجموعه‌ای از آن چیزهایی است که پیامبر آورده است و ترک نمودن برخی از آنها به هر صورتی که باشد موجب کفر است از چیزهایی است که تصدیق آن ممکن نیست و لازمه این سخن آن است که هرکسی هر چیزی را که به نام اسلام از او طلب می‌کند باید به آن اعتقاد داشته باشد اگر چه ضروری دین هم نباشد و اگر آن را انکار کند کافر خواهد شد مانند برخی از حالات قبر، برزخ و قیامت که این مطلب مورد قبول نمی‌باشد [۴، ج ۳، ص ۴۴۵].

به عقیده حکیم اینکه در روایات به کسی که واجبات دینی را انکار کند کافر گفته شده است مانند روایتی که شخصی به نام کنانی از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است که: «هرکس واجبات را انکار کند کافر است» [۷، ج ۱، ص ۳۴، ح ۲] نمی‌توان از این روایات مطلق انکارکننده را کافر دانست، بلکه باید کلمه انکار در روایت را مقید به صورت علم نمود، یعنی؛ اگر کسی در حالی که علم داشت، منکر شود، کافر است چون تخصیص زدن کلمه انکار با ضروری بالاتر از تخصیص آن با علم نیست، یعنی، اگر کلمه انکار در روایت را با علم تخصیص بزنیم و بگوییم مقصود روایت، انکاری است که همراه با علم باشد بهتر از این است که بگوییم مقصود روایت انکار ضروری مطلق و بدون علم

است از طرفی برای انکار همراه با علم بودن قرینه هم وجود دارد چون معمولاً مقصود از انکار، انکار نمودن با علم است حتی اگر احتمال تخصیص کلمه انکار با ضروری، با احتمال تخصیص آن با علم مساوی بود، باز قدر متیقن انکار همراه با علم است. در احکام اعتقادی هم باید دلیل داشته باشیم که حتماً هرکسی باید به صورت تفصیلی اعتقاد به اصول دین داشته باشد و هرکسی به صورت مفصل اعتقاد به اصول دین نداشته باشد کافر خواهد بود. چون صرف اینکه اعتقادات از ضروریات دین است موجب نمی‌شود انکارکننده آن در هر صورت کافر باشد مگر اینکه انکار ضروری را سبب مستقل برای کفر بدانیم که آن را هم ثابت نمی‌دانیم [۸، ج ۱، صص ۳۷۹-۳۸۰].

۳-۳- نظریه تفصیل

نظریه تفصیل به شیخ انصاری تعلق دارد. در باور ایشان در مقام انکار، بین اصول اعتقادی و احکام عملی تفاوت وجود دارد در مورد اصول اعتقادی چون اسلام شرعاً و عرفاً عبارت از اعتقاد به دین خاصی است که مجموعه حدود شرعی قطعی بر بندگان از آن اراده می‌شود لذا هرچند در روایات آمده است که شهادتین در تحقق اسلام کفایت می‌کند اما ظاهر این روایات دلالت بر این دارد که مراد از آن حدوث اسلام برای کسی است که قبلاً توحید و رسالت را انکار می‌کرد و الان تازه مسلمان شده است چون شهادت به این دو موجب التزام به آنچه پیامبر اسلام آورده است به نحو اجمال می‌باشد. اما این امر منافاتی با آن ندارد که بگوییم اعتقاد نداشتن شخص به برخی از اصول دین یا اعتقاد بر خلاف دین داشتن موجب خروج از اسلام و کافر شدن شخص نباشد اما در مورد انکار ضروری دین بین جاهل قاصر و جاهل مقصر باید قائل به تفصیل بود به این صورت که اگر جاهل قاصر ضروری دین را انکار کند دلیلی بر ارتداد او وجود ندارد و فاعل آن را مرتد و کافر نمی‌دانیم اما اگر منکر ضروری دین جاهل مقصر باشد بنا بر عمل به اطلاق نصوص و فتواها که منکر ضروری دین را کافر می‌داند چنین شخصی کافر است [۵، بی‌تا، ص ۳۵۵].

در مورد نظر شیخ انصاری باید به این نکته توجه داشت که محل نزاع و بحث فقهاء در منکر ضروری دین احکام مترتب بر افعال و اعمال انسان مانند: واجب بودن نماز یا حرام بودن زناست که منکر ضروری دین چنین اعمالی را انکار می‌کند، ولی در مورد امور اعتقادی حکم نمودن به کفر منکر امور اعتقادی دلیل محکمی طلب می‌کند که

باید شخص به صورت تفصیلی معتقد به اصول دین باشد و در صورت انکار او را کافر فرض می‌کنیم و از سوی دیگر به محض اینکه چیزی ضروری دین باشد باعث نمی‌شود که منکر آن کافر شود البته درست است که منکر خدا و رسالت اگر چه از روی جهل و کوتاهی هم که باشد در ظاهر حکم به کفر او داده می‌شود اما قاصر بودن شخص و مجازات نشدن او یک بحث است و اسلام و اعتقاد به اصول آن داشتن بحث دیگری است. از سوی دیگر لازمه سخن شیخ انصاری که گفته است اسلام عبارت از مجموعه‌ای از احکام است و تدین به مجموعه آنها نشانه اسلام و اعتقاد نداشتن به آن موجب کفر است این که هرکس به مجموعه آنچه پیامبر اسلام آورده است معتقد نباشد کافر است چه اصول باشد و چه فروع، ضروری باشد و یا نباشد بر مکلف منجز باشد یا نباشد در حالی که این سخن شیخ انصاری با مطلب دیگر او که گفته است تکلیف در مورد قاصر تنجز و قطعیت پیدا نمی‌کند منافات دارد از طرف دیگر وقتی ایشان اسلام را در مجموعه‌ای از اصول و احکام می‌داند پس تفصیل دادن بین امور اعتقادی و عملی و حکم متفاوت دادن در مورد این دو منافات با دلایل او دارد.

با توجه به سه نظر کلی که در این مورد توسط فقهای امامیه بیان شده است. نظر دوم (نظر استلزام) به این دلیل که در نظام کیفری اسلام اگر شبهه‌ای وجود داشته باشد، موجب درء حد و ساقط شدن مجازات می‌شود و بنابر اصل احتیاط در مورد ریختن خون انسان‌ها، منطقی‌تر و با مبانی شرعی سازگارتر است بر همین اساس اگر کسی حکمی از احکام خداوند را انکار کند و قطع و یقین و علم داشته باشد که آن حکم از احکام دین است و از جمله مواردی است که توسط پیامبر اسلام آمده است و با این حال آن را انکار کند به صورتی که این انکار موجب انکار رسالت و تکذیب پیامبر اسلام شود کافر خواهد بود برخلاف انکاری که مستلزم انکار چیزی از دین نشود مثل کسی که ضروری دین را نفی می‌کند و معتقد است چنین ضروری در شرع ثابت نشده است و پیامبر آن را نیاورده است. هرچند در شرع آن ضروری ثابت هم باشد در این صورت اگر انکارکننده از کسانی باشد که اطلاع از ضروری دین ندارد ادعای جاهل بودن او پذیرفته می‌شود و او هدایت و راهنمایی به ضروری دین بودن آن می‌شود و اگر انکار او ناشی از وجود شبهه‌ای باشد به عنوان نمونه اگر معتقد به حرام بودن برخی از اعمال و واجب بودن برخی از اعمال دیگر باشد، اما عقیده او این باشد که این احکام اختصاص به زمان پیامبر اسلام یا امامان علیهم‌السلام دارد و در این زمان چنین اعمالی واجب نیست و

حتی در این زمینه استدلال هم بیاورد در صورتی که قصد فریب نداشته باشد که به این بهانه واجبات را ترک یا حرام را مرتکب شود همچنین درصدد گمراهی مسلمانان و ایجاد تزلزل در اعتقاد آن نباشد بر حاکم شرع واجب است که شبهه او را از بین برده و یا به اهل علم و خبره و کتابهای معتبر او را راهنمای نموده و یا با او بحث و مناظره کند.

۴- لزوم پاسخگویی به شبهات مرتد در مورد انکار ضروری دین

در نظر فقهای امامیه اگر انکار ضروری دین توسط مرتد به دلیل وجود سوالات و شبهات او باشد، باید پاسخ به سوالات او مورد توجه قرار گیرد و فرصتی برای پاسخ به سوالات مرتد داده شود و یا توسط عالمان و متخصصان دین مورد ارشاد و راهنمایی قرار گیرد. فقهای امامیه در این بحث سه نظر کلی دارند:

۴-۱- پاسخ به سوالات مرتد بعد از توبه او

برخی از فقها معتقدند اول باید مرتد توبه کند و بعد از آن با او بحث و استدلال شده و به سوالات او پاسخ داده شود. علامه حلی گفته است: «اگر مرتد درخواست ارشاد و راهنمایی کند در ابتدا به درخواست او توجه نمی‌کنند بلکه اول مکلف است به اسلام برگردد و بعد از آن بر او کشف حقیقت می‌کنند» [۹، ج ۲، ص ۱۹۰]

همچنین ایشان در کتاب دیگر خود قواعد گفته است:

«اگر مرتد بگوید شبهه مرا پاسخ دهید احتمال دارد به او مهلت داده شود تا شبهه‌اش حل شود و احتمال دارد اول ملزم به توبه شود و بعد از آن کشف حقیقت بر او می‌کنند». [۱۰، ج ۳، ص ۵۷۵].

فخرالمحققین در شرح سخن علامه می‌نویسد: «احتمال اینکه به او مهلت داده می‌شود این است که حل شبهه مرتد واجب است لذا جهت از بین بردن عذر و بهانه باید به او فرصت داده شود تا سوالات خود را مطرح کند و احتمال اینکه ملزم به توبه می‌شود این است که رجوع نمودن و اقرار به اسلام فوری و واجب مضیق است و با حل شبهه منافاتی ندارد چون امکان دارد به اسلام باز گردد و بعد از آن به شبهه او پاسخ داده شود و این نظر دوم در نزد من قوی‌تر است» [۱۳، ج ۴، ص ۵۵۰].

فاضل هندی نیز معتقد است چون تکلیف نمودن به ایمان با داشتن شبهه تکلیف

بمالایطاق است لذا واجب است به مرتد فرصت داده شود تا شبهه‌اش حل شود و از طرف دیگر چون توبه نمودن به صورت فوری و سریع واجب است لذا بعد از توبه نمودن به شبهه او پاسخ داده می‌شود چون کشف حقیقت هرچند واجب است ولی ممکن است مدت زمان آن طولانی باشد و توبه کردن شخص در حکم او به اسلام کافی است هرچند به خاطر داشتن شبهه امکان دارد چنین شخصی ایمان راسخ نداشته باشد [۲۲، ج ۲، ص ۴۳۶].

۲-۴- قول به تفصیل

عده‌ای از فقها قایل به تفصیل هستند به این صورت که اگر مرتد قبل از پایان سه روز مهلت توبه، یا مدت زمانی که بازگشت او به اسلام ممکن است درخواست سوال و حل شبهه کند به سوالات او پاسخ داده می‌شود ولی اگر بعد از پایان سه روز یا سپری شدن مدت زمانی که ممکن بود توبه کند چنین درخواستی داشته باشد از او پذیرفته نیست، چراکه این عمل منجر به استمرار زمانی کفر می‌شود. شهید اول از جمله طرفداران این نظر در کتاب غایه المراد است [نک: ۲۱، ج ۴، ص ۲۹۳].

۳-۴- پاسخ به سوالات مرتد قبل از توبه

برخی از فقها نیز معتقدند اگر مرتد درخواست حل شبهه کند در هر صورت به او فرصت و مهلت داده می‌شود.

محقق اردبیلی از جمله این گروه است و در این باره می‌نویسد:

«عقل حکم می‌کند به اینکه هرکس طلب ارشاد و راهنمایی و هدایت کند شایسته است به درخواست او توجه نمود و از لحاظ عقلی و نقلی قبیح است درخواست کسی که طلب ارشاد می‌کند را رد نمود مگر اینکه مشخص شود فرد معاند است لذا بهتر است اگر حاکم احتمال رجوع و بازگشت او را به اسلام بدهد و بداند که او در صدد هدایت و راهنمایی است و می‌خواهد شبهه خود را از بین ببرد. به مقداری که ممکن باشد باید به سوالات او پاسخ بگوید چون باز گرداندن چنین شخصی به اسلام واجب است و در گمان و در پندار چنین شخصی که شبهه دارد بازگشت او به اسلام وابسته به پاسخ به سوالات او می‌باشد لذا باید حاکم به سوالات او توجه کند» [۲، ج ۱۳، ص ۳۴۶].

بنابراین اگر برای حاکم ثابت شود که مهلت خواستن مرتد برای حل شبهه از روی عناد و فرار از مجازات و ایجاد فتنه و تضعیف اعتقادات مسلمانان نیست، واجب است که

به مقداری که موجب از بین رفتن شبهه او با بحث و تحقیق شود به او مهلت دهد، خواه این شبهه را در مدت زمان درخواست توبه مطرح کند و یا بعد از پایان مدت زمان درخواست توبه چنین درخواستی کند. عمده دلیل کسانی که مهلت دادن به مرتد جهت حل شبهه او را جایز نمی‌دانند این روایت از پیامبر اسلام است که «هرکس دینش را تغییر دهد او را بکشید». در حالیکه اولاً این روایت ضعیف است چون بدون سند نقل شده است. محدث نوری این روایت را بدون سند از کتاب دعائم الاسلام نقل نموده است. در این کتاب بدون ذکر سند فقط نوشته شده است «رویناعن رسول الله انه قال: من بدل دینه فاقتلوه» [۳۴، ج ۱۸، ص ۱۶۳؛ ۳۰، ج ۲، ص ۴۸۰] و ثانیاً دلالت بر بحث مورد نظر ندارد، از سوی دیگر در روایات بر کشتن فوری مرتد اشاره نشده است، بلکه در روایات به واجب بودن درخواست توبه از مرتد اشاره شده است، لذا درخواست توبه از مرتد امر تعبدی صرف نیست، بلکه هدف از آن رجوع مرتد به اسلام است، لذا اگر شخصی درخواست ارشاد و راهنمایی و حل شبهه دارد حاکم باید معضل اعتقادی او را با دلایل روشن حل کند چون کشتن چنین شخصی نه تنها موجب از بین رفتن شبهه نمی‌شود، بلکه ممکن است موجب پیدا شدن شبهه در میان سایر مسلمانان و متزلزل شدن بنیانه‌های اعتقادی آنان شود [نک: ۳، ج ۴، ص ۱۶۹].

برخی از فقهای معاصر نیز گفته‌اند چون اسلام مطابق با فطرت و منطبق می‌باشد و در اصل و فرع دین چیزی نیست که با عقل سلیم منافات داشته و با فطرت پاک انسان‌ها در مخالفت باشد، بنابراین اگر شبهه‌ای برای کسی پیش بیاید که بخاطر آن ضروری دین را انکار کند ناشی از عدم تحقیق کامل او در دین است و چنین شخصی در دقت و تعمق خود کوتاهی نموده است، لذا شخص باید توبه کند، البته بخاطر احتیاط و مراعات مسئله حفظ خون و جان انسانها تا سه روز به او مهلت توبه داده می‌شود [نک: ۲۶، ص ۷۰۳؛ ۲۴، ج ۳، ص ۳۷۱].

در پاسخ به این نظر باید گفت اگر چنین شخصی که به دلیل شبهه منکر ضروری دین است در محیط غیراسلامی و غیرمذهبی پرورش یابد و یا در خانواده‌ای که به مسائل اسلامی اهمیت نمی‌دهند و پای بند به احکام اسلام نیستند بزرگ شود، نمی‌توان این استدلال را قبول کرد که چون اسلام منطبق با فطرت عقل انسان است لذا برای شخص نباید شبهه‌ای پیش بیاید و حق درخواست پاسخ به شبهه را نخواهد داشت.

۵- نتیجه‌گیری

از مجموعه مباحث مطرح شده نتیجه گرفته می‌شود که منکر ضروری دین زمانی مرتد محسوب می‌شود که بدانند در شریعت مقدس اسلام حکم ضروری بودن آن، ثابت بوده و به یقین پیامبر اسلام آن را آورده است و چنین فردی به درجه یقین رسیده باشد و بعد از آن ضروری دین را انکار کند. بنابراین علم و آگاهی انکارکننده به ضروری دین از شروط اصلی تحقق ارتداد است. همچنین با توجه به معانی مختلف لفظ کافر در روایات و احتمالات مختلفی که از آن معانی قابل برداشت است و نبودن اجماع، به این نتیجه رسیدیم که انکار ضروری دین سبب مستقل برای تحقق ارتداد نیست، بلکه منکر ضروری دین اگر انکارش مستلزم انکار دین و رسالت باشد مرتد محسوب می‌شود و این نظر با مبانی شرعی و عقلانی به دلیل قاعده درء و اصل احتیاط نیز سازگارتر است. بنابراین به محض انکار ضروری دین نمی‌توان حکم به مرتد بودن شخص داد، بلکه اگر انکار ضروری دین توسط مرتد به دلیل وجود سوالات و شبهات او باشد باید پاسخ به سوالات او مورد توجه قرار گرفته و اگر برای حاکم ثابت شود که مهلت خواستن مرتد برای حل شبهه از روی عناد و بخاطر فرار از مجازات و ایجاد فتنه و تضعیف اعتقادات مسلمانان نیست، لازم است مدت زمانی که موجب از بین رفتن شبهه و سوالات او باشد به او مهلت داده و او را مورد ارشاد و راهنمایی قرار دهد.

پیشنهاد

جرم ارتداد در کتابهای فقهی به عنوان حد بیان شده است ولی قانون گذار حکم آن را در قانون مجازات اسلامی پیش‌بینی نکرده است و فقط در ماده ۵۱۳ قانون مجازات اسلامی به جرم اهانت به مقدسات مذهبی اشاره نموده است، لذا پیشنهاد می‌شود به ماده مذکور جملات زیر افزوده شود:

«هر کس به مقدسات اسلام و یا هر یک از انبیاء عظام یا ائمه طاهرين(ع) یا حضرت صدیقه طاهره (س) اهانت نماید اگر مشمول حکم ساب النبی باشد اعدام می‌شود و در غیر این صورت به حبس از یک تا پنج سال محکوم خواهد شد. توهین به مقدسات اسلام توسط مسلمانان با تحقق شرایطی موجب ارتداد شخص مسلمان شده و مشمول احکام خاص ارتداد خواهد بود.»

همچنین پیشنهاد می‌شود به ماده مذکور چند تبصره نیز اضافه شود:

تبصره ۱- مجازات توهین کننده به مقدسات زمانی جایز است که منکر ضروری دین آنچه را انکار می کند به صورت یقین در اسلام ثابت باشد بنابراین مخالفت با اجماع فقهاء و مسائل اختلافی میان آنان انکار ضروری دین نبوده و موجب مجازات شخص نخواهد بود.

تبصره ۲- اگر برای دادگاه محرز شود دلیل توهین به مقدسات توسط فرد وجود شبهه و سوال در مورد مبانی اعتقادی اسلام و احکام آن است لازم است شخص توهین کننده توسط حاکم مورد ارشاد و راهنمایی قرار گرفته و در صورت لزوم به متخصصین آگاه به مبانی دین جهت حلّ شبهه معرفی شود و چنین شخصی مشمول حکم ساب‌النبی نخواهد بود.

منابع

- [۱]. قران کریم
- [۲]. اردبیلی، احمد، (۱۴۰۳)، *مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الازدهان*، قم، انتشارات اسلامی.
- [۳]. اردبیلی، عبدالکریم، (۱۴۲۷)، *فقه الحدود و التعزیرات*، چ ۲، قم، دانشگاه مفید.
- [۴]. امام خمینی، سیدروح‌الله، (۱۴۰۹)، *کتاب الطهاره*، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- [۵]. انصاری، مرتضی، بی تا، *کتاب الطهاره*، قم، موسسه آل‌البیت.
- [۶]. جوهری، اسماعیل، (۱۴۱۰)، *الصالح*، بیروت، دارالعلم.
- [۷]. حرعاملی، محمدبن حسن، (۱۴۰۹)، *وسائل الشیعه*، قم، موسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
- [۸]. حکیم، محسن، (۱۴۱۶)، *مستمسک العروه الوثقی*، قم، دارالتفسیر.
- [۹]. حلی، حسن، (۱۴۱۰)، *ارشاد الازدهان الی احکام الایمان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۱۰]. _____، (۱۴۱۳)، *قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۱۱]. _____، (۱۴۱۴)، *تذکره الفقهاء*، قم، موسسه آل‌البیت.
- [۱۲]. حلی، محقق، جعفر، (۱۴۰۸)، *شرایع الاسلام فی المسائل الحلال و الحرام*، چ ۲، قم، اسماعیلیان.
- [۱۳]. حلی، محمدبن حسن، (۱۳۸۷)، *ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد*، قم، اسماعیلیان.
- [۱۴]. خویی، سید ابوالقاسم، (۱۴۱۸)، *التنقیح فی شرح العروه الوثقی*، قم، علی غروی.
- [۱۵]. _____، (۱۴۱۶)، *صراط النجاه*، قم؛ نشر المنتخب.
- [۱۶]. راغب اصفهانی، حسین، (۱۴۱۲)، *مفردات الفاظ قرآن*، لبنان، دارالعلم.
- [۱۷]. شاهرودی، سیدمحمود، (۱۴۲۳)، *موسوعه الفقه الاسلامی طبقاً لمذهب اهل‌البیت*، قم، موسسه دایره المعارف فقه اسلامی.

- [۱۸]. عاملی، جواد، (۱۴۱۹)، *مفتاح الكرامه فی شرح قواعد العلامه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۱۹]. عاملی، زین الدین (شهید ثانی)، (۱۴۱۰)، *الروضه البهیه فی شرح اللمعه دمشقیه*، قم، داوری.
- [۲۰]. عاملی، محمد (شهید اول)، (۱۴۱۷)، *الدروس الشرعیه*، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۲۱]. _____، (۱۴۱۴)، *غایه المراد فی شرح نکت ارشاد*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- [۲۲]. فاضل هندی، محمد، (۱۴۱۶)، *كشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحكام*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۲۳]. کاشانی، محمد، بی تا، *مفاتیح الشرائع*، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- [۲۴]. گلپایگانی، سیدمحمد رضا، (۱۴۱۲)، *الدر المنضود فی احکام الحدود*، قم، دارالقرآن الکریم.
- [۲۵]. _____، (۱۴۱۳)، *نتایج الافکار فی نجاسه الکفار*، قم، دارالقرآن الکریم.
- [۲۶]. لنکرانی، محمدفاضل، (۱۴۲۲)، *تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله الحدود*، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۲۷]. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۶)، *ملاذ الاخیار فی فهم تهذیب الاخبار*، (۱۶ جلدی)، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- [۲۸]. _____، (۱۴۰۴)، *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول*، ج ۲، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- [۲۹]. مجلسی، محمدتقی، (۱۴۰۶)، *روضه المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه*، ج ۲، قم، فرهنگ اسلامی کوشانپور.
- [۳۰]. مغربی، نعمان، (۱۳۸۵)، *دعائم الاسلام*، قم، موسسه آل البيت.
- [۳۱]. منتظری، حسین علی، بی تا، *مجمع الفوائد*، قم.
- [۳۲]. نجفی، محمدحسن، (۱۴۰۴)، *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، ج ۷، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- [۳۳]. نجفی، جعفر، (۱۴۲۲)، *كشف العطاء عن مبهمات الشریعه الغراء*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- [۳۴]. نوری، حسین، (۱۴۰۸)، *مستدرک الوسائل*، بیروت، موسسه آل البيت علیهم السلام.
- [۳۵]. واسطی، سیدمحمد، (۱۴۱۴)، *تاج العروس*، بیروت، دارالفکر.
- [۳۶]. همدانی، رضا، (۱۴۱۶)، *مصباح الفقیه*، قم، موسسه الجعفریه لاحیاء التراث و موسسه النشر الاسلامی.
- [۳۷]. یزدی، سیدمحمد کاظم، (۱۴۱۹)، *العروه الوثقی*، قم، انتشارات اسلامی.